درس پانصد و شصت و هشتم

بیان شرطِ حرکت

أعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

و لَیسَ لَکَ أن تَرجعَ و تَقول فَلتَکتَفِ فی اشتدادِ الوجودِ و تَضعّفِهِ بِهذهِ المَرتبةِ مِن قوامِ الموضوعِ و ثَباتهِ لِأنَّ استمرارَ موضوعِ الحرکةِ شَرطٌ لِلحرکَةِ.[1]

در اینجا طبق مطلبی را که مرحوم آخوند راجع به عدم تحقق حرکت در مقوله ذکر کردند ...، چون اگر یادمان باشد در اشتداد و تضعف مسئله، مسئلهٔ حرکت بود و ایشان بر رأی قدما نسبت به مسئلهٔ اشتداد و ضعف مشی کردند که هنوز بحث حرکت جوهری را مطرح نکردند لذا اگر قضیه، قضیهٔ حرکت و حرکت متعارف باشد ایشان فرمودند که نمی‌شود در وجود مسئلهٔ حرکت تحقق پیدا کند زیرا حرکت دو چیز می‌خواهد؛ یکی تبدل شیء از یک موقعیت به موقعیت دیگر که بدون آن تبدل حرکت معنا ندارد، چه حرکت مکانی باشد و یا حرکت در کیف باشد در هردو صورت یک تبدل در اینجا لازم است. مسئلهٔ دوم بقاء موضوع در دو حال است؛

---

[1] . الحکمة المتعالیة، ج ۱، ص ۴۲۶.

یعنی اگر در این تبدل یک موضوعی تبدیل به یک موضوع دیگر بشود آن‌وقت متحرک چه خواهد شد؟! ما دیگر متحرکی نمی‌بینیم که انگشت بگذاریم و بگوییم که این از یک حالت به حالت دیگر متبدل شده است! شما وقتی از آنجا بلند می‌شوید و می‌آیید از در خارج می‌شوید شما تغییری نکردید یعنی سر جای خود هستید وضع و مکان شما تغییر پیدا کرده حرکتی از اینجا تا آنجا تحقق پیدا کرده ولی خود آن شخص هست یک گرم هم از او کم نشده است. بله، فقط چند کالری از او کم شده والاّ خود موضوع حرکت که شخص است هنوز سر جای خود باقی است. این شرط در حرکت است.

لذا در باب استصحاب هم اگر درنظر رفقا باشد بقاء در موضوع شرط است یعنی وقتی که انسان یک چیزی را استصحاب می‌کند ـ در عرف هم همین‌طور است دیگر ـ همان شیء سابق که درنظرش هست حکم به بقاء او می‌کند نه‌اینکه حکمی برای موضوع متفاوتی از موضوع سابق بخواهد جعل کند و این خیلی مسئلهٔ مهمی است.

بله، یادم می‌آید که مرحوم آقای حکیم در بحث استصحاب که همین بحث بقاء در موضوع و اینها هست می‌فرمودند که یکی از بزرگان گفته است که ـ اینکه نظر خودشان هم بود یا نظر غیر را نقل می‌کردند الآن درنظرم نیست ـ در بحث استصحاب عدالت برای افراد عادی می‌شود استصحاب عدالت و اینها را اجرا کرد ولی برای کسی که تبدل موضوع برای او حاصل شده باشد به‌خصوص با تطرق مسئلهٔ مرجعیت که برای شخصی قضیهٔ مرجعیت پیش بیاید نمی‌توان استصحاب را اجرا کرد.[1] ببینید چقدر اینها آدم‌های بافهمی بودند یعنی خودشان می‌فهمیدند و می‌دانستند که این قضیه چقدر خطیر است و در خودشان این مسئله را احساس می‌کردند و در بین افراد. منتها اگر ما بگوییم، درویش و صوفی و کافر هستیم ولی اگر آنها بگویند، مسئله‌ای نیست که وقتی که یک شخص مرجعیت برای او حاصل می‌شود دیگر نفس او نفس سابق نیست تا شما با استصحاب

[1] . مستمسک العروة الوثقی، ج ۱، ص ۴۳؛ افق وحی، ص ۳۰۷.

عدالت جواز تقلید و امثال‌ذلک را بخواهید بار کنید، باید دوباره بروید و از نزدیک تحقیق کنید و با او صحبت کنید و نشست و برخاست کنید و باید با او همنشین باشید که این مسئلهٔ مرجعیت مسئلهٔ خطیری است مسئله‌ای نیست که کسی بتواند از این قضیه جان سالم به‌در ببرد! یعنی ائمه علیهم‌السّلام بیخود نیامدند در اینجا ما را بر حذر بدارند «**اهرُب من الفُتیا هَرَبَک من الأسد**»![1] ائمه برای چه آمدند و یک هم‌چنین قضیه‌ای [را بیان کردند]؟! حالا که ما می‌بینیم برای این مسئله دارند جان می‌دهند آن‌وقت می‌بینیم که چقدر ما از این مسئله دور شدیم چقدر ما از واقعیت و این مرام ائمه دور شدیم و خود را به هزار بدبختی و هلاکت بیندازیم؟! بر سر چه؟! بدبخت! تو دو سال دیگر می‌میری! حالا دو سال دیگر نمیری بیست سال دیگر می‌میری! آخر چیست بابا؟! برو نان و پلو و کباب بخور! چرا خودت را به این بیچارگی [می‌اندازی]؟! جدی ها! حالا آدم چه می‌شود؟ شکمش گنده‌تر می‌شود یعنی بیشتر غذا

---

[1] . بحار الأنوار، ج ۱، ص ۲۲۶، ج ۲، ص ۲۶۰؛ مشکاة الأنوار، ص ۳۲۸؛ رساله اجتهاد و تقلید، ص ۳۵۳.

[می‌تواند بخورد]؟! نه بابا! معدهٔ تو همان است! شش، قلب، رگ، سیاهرگ، قرمز رگ و سفید رگ هم همان است و تفاوتی نکرده است! این حرف‌ها چیست؟! چقدر شیطان باید بیاید و بر انسان مسلط بشود و هوا و هوس بیاید و آدم را بگیرد که انسان خودش را با دست خودش از راحتی و خوشی ساقط کند! ای احمق خاک بر سر! آدم بیاد با دست خودش این کار را بکند.

بله، یک وقت می‌آیند به او تحمیل می‌کنند که آقا بیا! اگر شما نروید اصلاً دین رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلم زیر چاه نفت می‌رود!! این‌قدر داخل می‌رود که به شش هزار متری می‌رسد!! اگر شما این علَم و این پرچم را به‌دست نگیرید بار زمین می‌ماند و دیگر دین رسول خدا بانی و پشتیبان ندارد! به امام زمان علیه‌السّلام! بابا امام زمان کجا بود؟! چه کسی خبر آورده و چه‌کار کرده است؟! ما هستیم که باید دین را به‌دست بگیریم ما هستیم که باید این پرچم را به‌دست بگیریم و اگر نگیریم عالم ملک و ملکوت زیرورو خواهد شد و همهٔ ملائکه به‌هم

خواهند ریخت و خدا از عرش سقوط خواهد کرد و به ته دره خواهد رفت! لذا ما باید بیاییم و پرچم را به‌دست بگیریم! در نفس همه همین می‌گذرد حالا یک بدبختی به زبان می‌آورد و یکی نمی‌آورد! همه همین هستیم! همهٔ مسئله همین است! دیگر چه کنیم آقا تکلیف و وظیفه است!! با حالت حزنی هم می‌گوید که امر فرمودند!!

دیده‌اید کسی کتاب می‌نویسد، می‌گوید: بعضی از دوستان از ما تقاضا کردند! حالا چه کسی [تقاضا] کرد؟! ننه‌ات یا زنت؟! زنت را نشاندی و گفتی که از من تقاضا بکن! او هم کرد! دروغ هم نیست دیگر! می‌گوید: دوستان از ما تقاضا کردند و ما مجبور شدیم کتاب را بنویسیم! دوستان تقاضا کردند و ما مجبور شدیم درس را بدهیم! دوستان تقاضا کردند مجبور شدیم این جلسه را راه بیندازیم! دوستان تقاضا کردند مجبور شدیم این مرجعیت را قبول کنیم! مجبور شدیم منسب را [قبول کنیم]! حالا دوستان چه کسانی هستند؟ ما نفهمیدیم! خادم خانه‌اش یا پسر عمهٔ ننه‌اش است یااینکه مخدرهٔ مکرمه‌اش است بالأخره یکی از اینها دوستان هستند!

اینها راه‌هایی برای چه... لذا استصحاب در اینجا جاری نیست باید رفت تفحص کرد و دید که وضعیت چطور است!

بنده خودم در ارتباط با افراد که یک وقتی خلاصه یک چیزیمان می‌شد و کله‌مان بوی قورمه سبزی می‌داد ـ کمتر از حالا! الآن یک‌خرده جل و پوستمان را جمع کردیم! ـ و در کار این‌وآن می‌رفتیم در زمان جوانی، البته الآن هم جوان هستیم یک موقع شبهه‌ای ایجاد نشود! آن موقع جوان‌تر بودیم، مسائلی را می‌دیدیم که نه تابه‌حال گفتیم و نه خواهیم گفت! مسائلی که با عدم آنها شریعت رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلّم معدوم خواهد شد و چه بودند و چه هستند و چه مطالبی!

آن‌وقت به یاد کلام و حرف بزرگان می‌افتیم که آنها چه خونِ دل‌هایی داشتند و چه...

خوش بود گر محک تجربه آید به میان *** تا سیه‌روی شود هر که در او غش باشد[1]

قضیهٔ محی‌الدین دربارهٔ امام زمان

محی‌الدین در قضیهٔ امام زمان دارد که «و لو لا

---

[1] . دیوان حافظ (قزوینی)، غزل ۱۵۹.

أنَّ السيفَ بيَدِ المَهدی لأفتی الفقهاء بِقتلِه»[1] خب مگر نکردند؟! علما به قتل جدش که فتوا دادند به قتل خودش هم همین‌ها می‌آیند و فتوا می‌دهند. چون حسین بن علی علیهماالسّلام درقبال حکومت حقهٔ خلافت قیام کرده است و موجب هرج‌ومرج و ایجاد ناامنی در ممالک اسلامی شده است لذا دفع او بأیّ‌نحوٍکان واجب شد و فرض است. صاف می‌آیند فتوا می‌دهند و بعد هم راه می‌افتند!

نظرات مختلف علما در قضیهٔ مشروطه

در قضایای مشروطه ما با چشم خود ندیدیم ولی بزرگان و پدران ما با چشم خودشان دیدند که چقدر از این فتواها بر علیه علماء صلحاء جاری شد! بر همین حاج میرزا حبیب‌الله خراسانی فتوای قتل و کفر و ارتداد را صادر کردند. همین حاج حبیب‌الله خراسانی که چقدر مرد بزرگی [بود] که بلند شد رفت! چه جنجالی راه انداختند! دوتا آخوند آمدند دور و بر ـ بیست سال [قبل] بود من این قضایا را

---

[1] . الفتوحات المکیة، ج ۳، ص ۳۳۶.
«و اگر هرآینه شمشیر بر کف مهدی [علیه‌السّلام] نبود، فقهاء فتوا به کشتنش می‌دادند.» (محقق)

می‌خواندم تا آن موقعی که حافظه‌ام یاری کند [می‌گویم] ـ در صحن آمده بود از مشهد رفته بود و در دهات مشهد زندگی می‌کرد که اصلاً این قضایا چیز نشود! اینها مترصد بودند یک وقتی که برای زیارت می‌آید جمعیت لات‌ها را در همین صحن سقاخانهٔ مشهد جمع کرده بودند و هُو و فلان و بعد هم یا باید مشروطه را امضاء کنید یا چاقوها و شمشیر و قمه زیر لباسشان مخفی کرده بودند که اگر نشد در همان صحن ایشان را به قتل برسانند! این فتواها را چه کسانی دادند؟! همین علمای ما! همین علمای مکاسب و رسائل شیخ خوانده و جواهر خوانده آمدند این فتواها را دادند! فتوای قتل شیخ فضل‌الله نوری توسط چه کسی در نجف صادر شد؟! توسط همین آخوند خراسانی! توسط اینها صادر شد! شما اینها را می‌دانستید؟! خب حالا آنها را گول زدند، نبوده یا چه بوده، مسائل دیگر و...

به مرحوم آسید مرتضی کشمیری آمدند گفتند که آقا شما بیایید [دخالت] کنید! عبارت ایشان این بوده یک عده سگ و گرگ به جان هم افتادند ملت در

این‌وسط دارد لت و پار می‌شود! جدّ بزرگ ما مرحوم آسید میرزا ابراهیم طهرانی که در درکه بود شاگرد میرزای شیرازی بود و مرد خیلی فاضلی بود! من نمی‌دانستم که ایشان این‌قدر مرد فاضلی بود! ظاهراً الآن هم کتابشان پیش من هست. یک وقتی یک حاشیه بر رسائل ایشان در زمان مرحوم آقا سابق برحسب اتفاق نگاه کردم، دیدم نه! رفتم به مرحوم آقا گفتم که آقا او مرد فاضلی بود؟! ایشان فرمودند که بله! بله! خیلی ملاّ و صاحب‌دل و اهل مکاشفات بوده است و بر بعضی از علوم غیبیه اطلاع داشته است. مرحوم جد آقا یک چنین حالاتی داشته است! ایشان از طهران برای درکه رفته بود که با این مسائل و با این قضایا مواجه نشود! او هم گفته بود که یک عده سگ و گرگ به جان هم افتادند و ما خودمان را کنار کشیدیم!

آن‌وقت این ملت همه به اسم اسلام؛ آن به اسم اسلام به‌دنبال مشروطه و آن‌هم به اسم اسلام به‌دنبال سلطنت طلب‌ها و قاجار و فلان! همه به اسم اسلام! دیگر خبر نداشتند که همهٔ این بدبختی‌ها از دیگ‌های سفارت انگلیس سر درمی‌آورد! همهٔ

قضایا از آنجا نشئت می‌گیرد و می‌آید! اینها را چه کسانی می‌فهمیدند؟ آن کسانی که چشم آنها یک‌خرده باز بود و دلشان صاف بود گرچه از اهل عرفان هم نبودند، نبودند ولی دل که یک‌خرده صاف باشد مطلب به آن می‌رسد، جرقه به آن می زند و آن را این‌طرف و آن‌طرف می‌کند. اینکه دل آن‌طرف می‌رود حساب دارد! بیخود دل این‌طرف نمی‌رود! دیده‌اید گاهی اوقات انسان بر سر یک دو راهی تعلل می‌کند و مدام می‌بیند دلش به این‌طرف تمایل دارد؟! باید نگاه کند ببیند که آیا صاف هست یا صاف نیست؟ خلوص دارد یا ندارد؟ راجع به مسئله تحقیق کرده یا نکرده است؟ درِ رسیدن به حق را بر روی خود بسته یا هنوز باز نگه داشته است؟ وقتی که می‌گویی: آقا بیا حرف بزن. می‌گوید که نه نه! آقا با این حرف‌ها کاری نداریم با شما کاری نداریم شما کار خودتان و ما کار خودمان [را می‌کنیم]! او در را بسته است و باز نگه نداشته است! خب بفرما! همیشه باید در باز باشد! آقا راجع به این قضیه یک مطلبی بود، بفرما بنشین صحبت بکن!

لذا بحث این قضیه خیلی مسئلهٔ مهمی است که چطور امام علیه‌السّلام می‌فرماید که «خود را در معرض فتوا قرار مده!» خب آقای بیچارهٔ فلک زده! تو نمی‌دانی که با فتوا دادن مسئولیت شرعی مردم بر گردن تو می‌آید! تو ده کیلو روی دوش خودت بگذار آرتروز می‌گیری بیچاره! تو ده کیلو نمی‌توانی حمل کنی! با هفتاد سال سن نمی‌توانی یک هندوانه روی دوشت بگذاری، چطور شما می‌آیی مسئولیت دین و دنیا و آخرت مردم را به‌عهده می‌گیری؟! قضیه چه می‌شود آقا؟ خدا انسان را به خودش واگذار نکند ها والّا آدم به اینجا می‌رسد!

این دعا را همیشه بخوانید مرحوم آقا ـ رضوان الله تعالی علیه ـ می‌فرمودند و پیغمبر صلّی الله علیه و آله و سلّم هم هر روز [می‌خواندند]: «**اللهم! لا تَکِلنی إلی نَفسی طَرفَةَ عَینٍ أبدًا فی الدّنیا و الآخِرَة**»؛[1] ما را به خودمان نینداز که خودمان تصمیم گیرندهٔ کار خودمان باشیم و نسبت به خودمان فکر و صلاح قرار بدهیم!

---

[1] . الإقبال، ص ۸۱ و ۱۶۰؛ المصباح، کفعمی، ص ۶۰۴؛ حیات جاوید، ص ۵۸.

علیٰ کلّ حال باید در حرکت موضوع واحد باشد به همین دلیل در مقولهٔ حرکت انجام می‌شود و اشکالاتی را که نقل شده است و مشاء پاسخ دادند، مرحوم آخوند آن پاسخ‌ها را تأیید می‌کند و نسبت به زمان چنان‌که در جلسات قبل عرض شد قضیهٔ حرکت را مرحوم آخوند اصلاح می‌کنند. نه ظهور عام و عامیات در خارج است و نه توالی عامیات و تشابه آنها است و نه مسئلهٔ وجودِ امر لا یتناهی و بین الحاصلین است. این اشکالاتی بود که نسبت به حرکت در مقوله این مسائل را مطرح کردند.

تشخصِ حرکت درقبال زمان و مکان

مرحوم آخوند فرمودند که ما یک واحد و یک تشخص بیشتر نداریم و آن تشخصِ حرکت درقبال زمان و مکان است چه در مقولهٔ متیٰ و چه در مقولهٔ أین. متحرک هم در اینجا ثابت است پس یک متحرک از اینجا حرکت می‌کند و در اینجا می‌آید. خود کتاب ثابت است و تغییری نکرده و همان است؛ وزن و جلد و خصوصیات همان است و با این حرکت مطالب و خط‌های آن یکی‌یکی از داخل صفحات درنمی‌آید و برود! نه! این خط‌ها همین‌طور

در صفحات هست فقط مسئله‌ای که اتفاق افتاده یک امر واحد شخصی در اینجا انجام شده و آن امر واحد شخصی سیال است مشکلی هم پیش نمی‌آید. یک نفر بیاید بگوید که خب آقاجان خار را در چشم دیگران می‌بینی تیر را در چشم خود نمی‌بینی؟! خب شما همین حرف را راجع به وجود بزن! شما که می‌گویید که در وجود محال است بلکه این حرکت اشتداد و ضعف فقط در مقولات است و اشکالات را از حرکت در مقوله دفع فرمودید، خب همین حرف را در وجود بزن! شما وجود را یک امر واحد سیال فرض می‌کنید که این وجود درقبال یک حرکت مکانی یا یک حرکت زمانی این اجزاء این وجود با اجزاء آن زمان منطبق می‌شود. خب چه مشکلی در اینجا پیش می‌آید؟

حالا یا این حرکت اشتدادی است و حرکت این وجود سریع است یا حرکت آن کند است. شما یک موجود را درنظر بگیرید همان یک موجود در وجود خودش این حرکت برای او هست. ایشان می‌فرمایند که نه، این اشتباهی که شما در اینجا مرتکب شدید این است که گفتیم: در حرکت ثبات موضوع شرط

است. در مسئلهٔ حرکت در مقوله، موضوع ثابت است و وضع آن تغییر پیدا می‌کند یک حالتی بر او عارض می‌شود که شما اسم آن عارض را حرکت می‌گذارید. این کتاب ثابت است و اسم آن عارضی که بر آن هست را حرکت می‌گذارید. آن‌وقت ببینید در همهٔ حال این کتاب ثابت است؛ خب این تا اینجا آمد. خود کتاب ثابت است و آن عارضش که عبارت از مقولهٔ حرکت است آن عارض یعنی انتساب آن نه خود آن زمان، انتساب به زمان، آن حرکتی که بر این عارض است آن حرکت یا اشتدادی است یا حرکتی تضعفی در این مسئله هست. ولی خود کتاب که ازبین نمی‌رود، خود کتاب که تبدل پیدا نمی‌کند و ورق ورق نمی‌شود! اما اگر شما خود مقولهٔ وجود را ـ وجود که در مقوله نمی‌گنجد حالا ما اسم تسامحی می‌گذاریم! ـ متحرک بدانید یعنی در خود وجود، پس امر ثابت در اینجا چه می‌شود؟ دیگر ما امر ثابتی در اینجا نداریم! یک امری در اینجا بوده بعد یک امر دیگری متحقق می‌شود مثل اینکه شما یک دایره در اینجا تصویر کنید بعد یک دایرهٔ بزرگ‌تر تصویر

کنید. این دایره که تبدل به این نشد! شما یک دایرهٔ دیگر درست کردید، بعد یک دایره شما باز در آنجا تصویر کنید همین‌طور مدام دایره‌های متعدد می‌گویید که آقا مدام دایره را بیشتر ببینید چند نفر نشسته‌اند بین آنها یک متر فاصله هست یعنی قطر یک متر است بگویید که آقا چرا به‌هم چسبیدید داریم خفه می‌شویم یک‌خرده دایره را وسیع کنید افراد دیگر می‌آیند جا بشوند. شما یک متر عقب‌تر تشریف می‌برید پس این دایره تبدیل نمی‌شود بلکه یک دایرهٔ دیگری تشکیل می‌شود! این سر جای خود هست و با رفتن شما این دایره کش پیدا نمی‌کند، این سر جای خود هست. یک دایرهٔ دیگر درست می‌شود. باز افراد دیگر می‌آیند خب الحمدالله افراد زیاد آمدند و خب باید دایره را وسیع‌تر کنیم که افراد جا بشوند و همه استفاده کنند! می‌گویند که خودتان را دو متر عقب‌تر ببرید! شما دو متر عقب‌تر می‌روید و می‌گویید که دایره را بیشتر کن. این تسامح عرفی است.

اشکال وارده درصورت حرکت وجود

در مسئلهٔ وجود هم قضیه همین است؛ اگر خود

وجود خودش حرکت بکند نه‌اینکه موجود در مقوله حرکت بکند، خود وجود فی‌حدّنفسه حرکت بکند پس شیء ثابت در اینجا چیست؟ ماهیت؟! ماهیت که همه اعتباری است! وانگهی خود ماهیت به‌واسطهٔ وجود تحقق پیدا می‌کند وقتی که وجود حرکت کرد این وجود برای این موقع دارای این ماهیت است و وجودی که برای این مرحلهٔ بعد است ماهیت دیگری دارد پس این ماهیت هم ماهیت ثابتی نیست. البته این اشکال را دیگر نگفتند. این اشکال دوم بر این قضیه است که وجود امر ثابتی نخواهد بود و چیزی که کش بیاید دیگر ازبین خواهد رفت و نه ماهیت.

وَ لَیسَ لَکَ أن تَرجِعَ و تَقول فَلتَکتَفِ فی اشتدادِ الوجودِ و تَضعّفِهِ بِهذهِ المَرتبةِ مِن قوامِ الموضوعِ و ثَباتِهِ لِأنَّ استمرارَ موضوعِ الحرکةِ شَرطٌ لِلحرکَةِ و الفَردُ الزَّمانیُّ مِن الشیءِ لا اَستمرارَ لَه أصلاً لا فی زمانِ وُجودهِ و لا فی غَیرِ ذلکَ الزَّمان و زیادة التوضیحِ موکولة إلی تَحقیقِ مَباحثِ الحَرکةِ و الزَّمانِ إن شاء الله تَعالی.[1]

شما بیایید این حرف را به خود ما برگردانید. شما باید در اشتداد وجود و تضعف به همین مقدار از قوام موضوع و ثبات آن اکتفا بکنید چطور شما در حرکتِ در مقوله، موضوع را ثابت ولی درعین‌حال سیال

[1] . الحکمة المتعالیة، ج ۱، ص ۴۲۶.

فرض کردید؟! همین مطلب را شما در مرتبهٔ وجود تصور کن؛ موضوع ثابت و سیال می‌شود یعنی در عین ثبوت خودش یک سیلان دارد و آن سیلان خودش یک واحد شخصیهٔ خارجیه را تشکیل می‌دهد، نه آنات متکثره تا این اشکالات پیش بیاید. پاسخ این مسئله چیست؟! لِأنَّ جواب است. این مسئله با حرکت در مقوله فرق می‌کند. موضوع حرکت باید باقی باشد موضوع حرکت که باقی نباشد دیگر حرکت هم ازبین می‌رود. فرد زمانی از شیء، نه در زمان وجودش و نه در غیر این زمان استمرار ندارد. چون هر فرد زمانی مخصوص خودش است؛ این آن الآن برای خودش است آنِ بعد ارتباطی با این ندارد آنِ سوم ارتباط به این دوتا ندارد و هر فرد زمانی نه برای وجودش و نه در غیر این زمان استمراری برایش نیست. این بحث می‌رود و به مباحث حرکت جوهریه می‌رسد. در مباحث حرکت جوهریه ایشان می‌فرمایند که إن‌شاءالله ما راجع به این قضیه صحبت خواهیم کرد. همین‌طوری‌که خدمت رفقا عرض کردم مطالبی هست که إن‌شاءالله در بحث حرکت جوهریه آنجا مطرح خواهد شد.

مخصوصاً در مسئلهٔ زمان که مسئلهٔ بسیار مهمی است باید ببینیم که آیا زمان یک امر حقیقی یا امر اعتباری است و اگر امر حقیقی است چه معنایی می‌تواند داشته باشد و اگر امر اعتباری است منشأ انتزاع اعتبار او چه خواهد بود اینها دیگر إن‌شاءالله طلبمان باشد.

تلمیذ: ...

استاد: آنچه که به طبع امیل است شما آن را بردارید. حکیم ما می‌خواهد زود به حکمت برسد، گرچه ایشان رسیده منتها به ما نگاه می‌کند ما آهسته و سر فرصت ... خیلی از این مسائل اگر اینجا حل نشد آن دنیا [حل می‌شود]! خیلی عجله نکنید! الآن اینها بیخود با ما خرده حساب ندارند، این بلاها را سرشان آوردیم! زمان مرحوم آقا رفقا به ما می‌گفتند که بروید به آقا بگویید که ذکرمان تمام شده ما هم می‌گفتیم. یک روز یکی تلفن زد گفت که آقا ذکر ما تمام شد! حالا شب من وسط مطالعه هستم گفتم که چشم، خب چه بوده و فلان إن‌شاءالله می‌روم و می‌گویم. فردا پیش مرحوم آقا رفتم دیدم که مرحوم آقا حال ندارند که با ایشان صحبت کنیم. خودشان

هم می‌گفتند که وقتی من حال ندارم با من حرف نزنید. ما هم یک نگاه می‌کردیم می‌فهمیدیم که قمر در عقرب است یا اوضاع خوب است. فردا شب آن آقا تلفن کرد که آقا چه شد؟ نگفتم که این‌طور بود! گفتم که إن‌شاءالله حالا بعد می‌گویم! لابد آن شب در سرش محشر به‌پا شد! آسمان خراب شد! ذکر ندارد! فایده ندارد! دنیا به آخر رسید! گذشت و دوباره فردا رفتم ـ ما هر روز هم پیش آقا می‌رفتیم ـ نشستم اتفاقاً از هر جایی همه حرفی گفتم! گفتم که آقا یکی از رفقا ذکر می‌خواستند. [فرمودند که] الآن نمی‌خواهد بگویید! عجب تا الآن با ما حرف می‌زد! خب این یک چیزهایی است که خلاصه آنها می‌دانند؛ یعنی یک مسائلی هست که کسی از آن اطلاع ندارد. بعضی‌ها حرف عادی را می‌توانند ولی بعضی از چیزها را نمی‌توانند اینها حالات مخصوص خودشان را دارند. خلاصه، گفتیم که خیلی خب! شب هم آمدیم و دوباره ایشان تلفن فرمودند که آقا چه شد؟ گفتم که امروز هم نتوانستم حالا اشکال ندارد. گفت که ذکر ما مانده است آقا! ما هم هرهر خندیدیم و گفتم که آقا تازه مثل من شدی!! این که

مشکلی نیست! ولی درعین‌حال ما باز فردا [می‌پرسیم]. فردا همین که آمدم بگویم ...

خلاصه برگشتیم و در اندرونی رفتیم و نشد. شب سوم که دیگر گفتم آقا نتوانستم دیگر آمپر چسباند! [گفت] آقا این کار درست است؟ شما سه روز ما را معطل کردید! ما هم بی‌خیال! شروع کردیم که باباجان چه وقت به شما تاریخ دادند که به فناء برسید؟! حالا یک هفته دیرتر برس! چه می‌شود حالا یک هفته دیرتر برسی؟! او هم عصبانی شد گفت که آقا این‌طوری که جواب نمی‌دهند! گفتم که بابا شما همه‌طور جواب شنیده‌ای حالا این‌طوری هم بشنو! روز چهارم یا پنجم شد رفقا منزل آقا بودند من دیدم او دارد به اخوی آسید محمد صادق می‌گوید که شما برو و ذکر ما را از ایشان بگیر، ذکر ما تمام شده است. آن بخت برگشته هم که از هیچ چیز خبر ندارد. من هم پشت در بودم یک‌دفعه دیدم که دادِ آقا از اطاق بلند شد واسطهٔ ایشان آسید محسن است، برو بیرون! او هم از همه‌جا بی‌خبر! کتک را او خورد و خنده‌هایش را ما کردیم!! آمد و گفت که آقا واسطهٔ

شما آسید محسن است چرا به من گفتی؟! تازه این‌هم شنید! او هم از آن پشت صدا زد. دیگر بعد چند روز که گذشت خود آقا گفتند که برو بگو که این را بگوید. ما هم می‌خندیدیم! بابا به تو نگفتند، برو راحت باش و کیف کن! حالا خیال می‌کند ذکر می‌گوید، همهٔ ملائکه صف ایستادند و منتظر هستند که ذکر او را بالا ببرند! آن چیز دیگر بالا می‌رود!! ذکر را با چیز اشتباه [گرفتی]!! همهٔ ملائکه صف کشیدند و طاق نصرت زدند و چراغانی کردند! باباجان آدم خیلی نباید سخت بگیرد! نظایر این قضایا خیلی اتفاق افتاده است! منِ بیچاره چرا این‌طوری ... نکند همهٔ اینها در پروندهٔ ما بوده است که بعد یکی‌یکی با ما تسویه حساب کنند! آقا آن موقع کرده بعد تسویه حساب‌هایش باید پیش بیاید!

ازجمله افرادی که خیلی در این قضایای به‌هم ریختن اوضاع فعال و موفق بود همین بنده خدا بود! دستش درد نکند! کار ما را راحت کرد!

أللهم صلّ علی محمّد و آل محمّد